



به مناسبت بزرگداشت حکیم عمر خیام گفتمان خیامیت و هویت برساخته عمر خیام

نگارنده: سينا جهانمرد

معاصر اصرار دارد که این گسست‌ها را نادیده بگیرد.

۳- عدم تشخیص خیام تاریخی از خیام گفتمانی و اصرار به پیوند تاریخی رباعیات با شخصیت عمر خیام. با این فرض خوانش زندگی عمر خیام با رباعیات و بالعکس خوانش رباعیات به وسیله روایت‌ها و افسانه‌هایی که از زندگی عمر خیام آمده است خیام‌شناسی را غیر تاریخی، انتزاعی، آشفته و رها شده در تاویل‌های دلخواهی نشان می‌دهد. در حالی که نسبت افسانه‌های خیامی با خیامیت هم از گفتمانی بودن آن می‌گوید و هم ماهیت برساختی بودن آن را آشکار می‌کند.

۴- خوانش و استفاده ایدئولوژیک و دلخواهی و غیرروشمند اسناد تاریخی، روایت‌های تاریخی و افسانه‌های تخیلی.

۵- گریز از نگاه پدیدارشناسانه و گرفتار شدن در حکم‌ها و گزاره‌هایی که تولید شده نزع‌های تاریخی و گفتمانی است. ۶- نادیده گرفتن ماهیت گفت‌وگومندی و چندصدایی

اصول موضوعه چندی، پژوهش‌های خیام‌شناسی را در چنبره خود گرفته است و مادامی که این چارچوب و چنبره نشکند با خیام‌شناسی‌ای سترون و درخودفرو بسته مواجه خواهیم بود؛ زیرا نمی‌توان از پرسش‌های کلیشه‌ای و قالب‌گیری شده، متوقع جواب‌هایی نو بود؛ سؤال‌هایی نظیر این که خیام تاریخی کیست؟ و رباعیات اصیل او کدامند؟ خیام یا خیامی؟ خیام چه می‌گوید؟ خیام‌شناسی معاصر بیش از یک و نیم قرن است که در جستجوی رباعیاتی است تا اصالت تاریخی‌شان ثابت شود.

نگاه اثباتی خیام‌شناسی معاصر، کمیت‌محور است. ظاهراً در این رویکرد اسناد تاریخی خیلی مهم است اما به دلیل تناقضات اسناد دست به روش کیفی می‌زنند و تأویلات فردی را وارد می‌کنند. این اشکالات بر خیام‌شناسی معاصر وارد است:

۱- تاریخ‌گرایی افراطی و نادیده گرفتن رباعیات به‌مثابه یک گفتمان.

۲- غفلت از تبارشناسی گفتمان خیامیت. رباعیات خیام در استمرار بدون توقف و گسست شکل نگرفته است، در حالی که خیام‌شناسی

خیام یکی از مسئله‌انگیزترین شاعران ایران است. به‌جرات می‌توان گفت که مطالعات و تحقیقات حوزه خیام‌شناسی هیچ عرصه و مقوله‌ای را بی‌بحث و جدل رها نکرده است؛ از اختلاف در نام او (خیام و خیامی) گرفته، قول به تعدد خیام‌ها، صحت و سقم انتساب رباعیات به او، کمیت و کیفیت این رباعیات تا معرکه تصحیح نسخ رباعیاتش (از تصحیح قیاسی و اجتهادی و...) همه و همه گواه سرگستگی محققان در شناخت شخصیت، اندیشه و شعر اوست. درست آن است که خیام‌شناسی به‌رغم کوشش‌های فراوان پژوهش‌گران در مدار پرسش‌ها و پاسخ‌های همیشگی و کلیشه‌ای گرفتار شده است و اگر از برخی آثار تحلیلی بگذریم - که در مواد و خمیرمایه آن‌ها هم اختلاف است - غالباً محققان خیام‌شناس مشغول تطبیق و تفکیک خیام‌های متعدد یا صحت و سقم انتساب و نفی انتساب پاره‌ای از رباعیات به او یا از او هستند و گروهی نیز به تحلیل رباعیاتی مشغولند که بر برخی از آن‌ها برجسب رباعیات سرگردان خورده است. شگفت آنکه بعضاً همین رباعیات مبنای شناخت اندیشه و شخصیت وی نیز هستند. به تعبیر دیگر مفروضات و

خیامیت و تقلیل آن به گفتمانی تک صدایی.

۷- تبدیل خیامیت به یک ایدئولوژی سیاسی.

۹- دو فطبی کردن آن به رباعیات اصیل و غیر اصیل. در حالی که اگر رباعیات به اصطلاح غیراصیل از خیامیت پاک شود چیزی از خیامیت باقی نمی‌ماند. رباعیات غیراصیل نه تنها رابطه گفتگومند و دیالکتیک با رباعیات اصیل دارد بلکه وجه تداومی و گفتمانی خیامیت را بیشتر آشکار می‌کند. رباعیات اصیل جزو ضایعات تاریخ نیست؛ صدای یک ملت در طول قرن‌هاست و بی‌تردید جستجوی صدای یک ملت بسیار مهم‌تر از صدای عمر خیام است. جستجوی رباعیات اصیل با رویکرد تاریخ ادبیاتی به رباعیات خیام طرح شده است در حالی که جستجوی خیامیت فهم وجهی از تاریخ اندیشه ملت ایران است.

۱۰- نادیده گرفتن عمر خیام به مثابه یک شخصیت مفهومی و شخصیت‌پردازی تخیلی و اسطوره‌سازی از زندگی عمر خیام و همچنین مخدوش کردن هویت تاریخی عمر خیام.

۱۱- اصرار به شاعر کردن عمر خیام و نادیده گرفتن قصدیت جمعی گفتمان خیامیت.

گفتمان خیامیت سرگذشت پیچیده‌ای دارد. از جایی آغاز و سپس ذره ذره بزرگ شده است. عظمت بهمین‌وار این گفتمان را زمانی می‌توان درک کرد که بخواهیم رازهایش را کشف کنیم. فهم چنین گفتمانی مواجه شدن با امری رازناک است؛ زیرا در عین حال که تاریخت خود را پنهان می‌کند، به‌گونه‌ای به نظر می‌رسد که گویی آشنا و دست یافتنی است؛ اما وقتی آن را از زوایای مختلف می‌نگریم تبدیل به قلعه‌ای می‌شود که هم درهایش را پنهان می‌کند و هم

مدخل‌های بی‌شماری را نشان می‌دهد. هر مواجهه‌ای داری چشم‌انداز است. چشم‌اندازها، هم فهم را تقلیل می‌دهند و هم چیزی بر آن می‌افزایند. سفر هیچ گفتمان پیچیده‌ای، بدون همراهان بسیار و بدون توقف‌های تاریخی نیست. بنابراین هر گفتمان پیچیده‌ای اگرچه پیوستاری بودن هویت تاریخی‌اش را نشان می‌دهد، گسست‌های تاریخی‌اش را با ملاطی از تأویل‌های بسیار، گم می‌کند. با رویکرد تبارشناسی می‌توان از گفتمان خیامیت، لایه برداری کرد و آن را در بستری از موقعیت‌های تاریخی مورد مطالعه قرار داد تا آنچه از تاریختش پنهان است خود را عیان سازد. با تبارشناسی در بستر تاریخ است که می‌توان گفتمان خیامیت را وادار کرد که دست به اعتراف زند که چگونه از جاده‌های تاریخ گذشته است و با چه همراهانی محسور بوده و رنگ چه گفتمان‌های موافق و مخالفی را گرفته است؛ از چه جدل‌ها، مناظرات و مخاصمات تاریخی ساخته شده است؟ در کدام عصر توقف طولانی داشته و از کدام عصر گریخته است؟ در چه دوره‌ای با او گفتگوی بسیار کرده‌اند و در چه دوره‌ای به ظاهر فراموشش کرده‌اند و دشمنان و همراهان دیگرش را بیشتر به یاد آورده‌اند.

عمر خیام، یکی از اسطوره‌های ما ایرانیان است. او همه ویژگی‌های یک اسطوره را دارد. در غیر این صورت هرگز در طول تاریخ این چنین مدام و قاطع آشکار نمی‌شد. چنانکه همه ایرانیان نه عمر خیام بلکه اسطوره‌ای به نام خیام را در درون خود دارند. ایران در دوره سلجوقیان دچار گسست عظیمی شد، گسستی که غزالی از آن به عنوان «احیا علوم دین» یاد کرده است. چنانکه فلسفه، دیگر نتوانست نظم و لحن یونانی خود را ادامه دهد. در همین دوره است که خیام بی‌آنکه بداند و حتی بعد از مرگش، تبدیل به رهبر دهریان می‌شود. از این گسست، دو گفتمان در ادبیات فارسی سر برآوردند: گفتمان تصوف و گفتمان

خیامیت. هر دو گفتمان به شکل موازی صدها سال در تمام مرزهای هویتی ایرانیان حرکت می‌کنند و حتی از نمادها و رمزهای مشترک یکدیگر بهره می‌برند. گاهی این‌همانی گفتمان خیامیت با گفتمان تصوف هر دو گفتمان را برای گفتمان‌های مسلط، مشکوک کرده است. اگرچه گفتمان تصوف، ریشه‌های تاریخی پر طول و عرضی در گذشته دارد، گفتمان خیامیت نیز قرن‌ها پیش از تولد عمر خیام وجود داشته است.

زندگی خیام درست در دوره‌ای است که این گسست در حال شکل دادن معنایی است تا در تمام اضلاع معرفتی ایرانیان نفوذ کند. بنابراین در این دوره یک اتفاق عجیب و البته آگاهانه می‌افتد: استعاره‌های زندگی عمر خیام تبدیل به استعاره‌های یک گفتمان مخالف می‌شود. ایرانیان در طول هشتصد سال صداهای اعتراضی خود را در دهان خیام گذاشتند. صداهایی که کسی جرأت نداشت بگوید صدای من است. بنابراین صدها شاعر آشنا و گمنام، در خیام ذوب شدند تا با گلوی او حرف بزنند. از این رو عمر خیام پرمته و مسیح ایرانیان است. او را برای رازهای ایرانی و به‌خاطر تناقضات گفتمان‌های مسلط قربانی کرده‌اند. بنابراین سئوالی که باید پاسخ داد این است شخصیت گفتمانی خیام چگونه ساخته شده است و این هویت جمعی چه نسبتی با هویت ذاتی و منحصر به فرد عمر خیام دارد؟

درباره هویت نظرگاه ثابتی وجود ندارد. بنابراین تعریف از هویت منوط به رویکردی است که به آن می‌نگرد. سه رویکرد ذات‌گرا msilaitnesse و اجتماع‌گرا msinoitcurtsnoc laicos و برساخت‌گرایی تعریف متفاوتی از هویت ارائه می‌دهند. رویکرد ذات‌گرا از منطق این‌همانی پیروی می‌کند، از این رو هویت را ذاتی، منسجم، همگن

به شکل دیگری در کتاب «خیام یا خیامی» می‌آورد: «باید به یاد داشت که اختلاف روایات تاریخی در اسم و رسم زمان و مکان و اصل و نسب و تعلیم و تربیت و نواحی متنوع معرفت و افکار و آثار خیام از کلی و جزئی تا جایی فرارسیده که دیگر تصور وجود تنی واحد واجد این همه کیفیات و خصوصیات مختلف قابل قبول عقل سلیم نیست» (محیط طباطبائی، ۰۷۳۱: ۴۵). همین تردید را محمد تقی جعفری در کتاب «تحلیل شخصیت خیام» این گونه می‌آورد: «ما با این مسابقات بسیار با مشکل مواجه می‌شویم که چگونه امکان دارد فلسفه و حکمت و دانش و حتی عقاید مذهبی در یک مغز و روان با پوچ‌بینی و لذت‌گرایی و بی‌اعتنایی به مبادی هستی و شوخی گرفتن آن سازش داشته باشد؟!» (جعفری، ۲۷۳۱: ۱۱-۰۱). جالب است هر سه محقق سعی می‌کنند برای رفع تضادها و تناقضات شخصیت

«ناسازواره» «عقلایی» و «غیر عقلایی» شکل می‌گیرد» (همان: ۶۵-۵۵). اگر هویت خیام را با هر یک از این رویکردها دنبال کنیم چیز دیگری خواهد بود. خیام‌پژوهان مدرن نگاه ذات‌گرایانه به هویت خیام دارند. آن‌ها در جستجوی راهی بودند که روایت‌ها و عناصر پراکنده‌ای که از هویت خیام می‌گویند به وحدت دست یابند. آنچه برای خیامیت مدرن عجیب بود شخصیت نامنسجم و آشفتۀ عمر خیام بود. به همین دلیل است که می‌کوشیدند تا راه حلی برای انسجام هویت عمر خیام بیابند. صادق هدایت در ترانه‌های خیام درباره‌ی آشفتگی ذهنی و روانی عمر خیام در رباعیاتش می‌گوید «اگر یک نفر صد سال عمر کرده باشد و روزی دو مرتبه کیش و مسلک و عقیده‌ی خود را عوض کرده باشد قادر به گفتن چنین افکاری نخواهد بود» (هدایت، ۶۵۳۱: ۹). محیط طباطبائی همین مضمون را

و از پیش حاضر می‌داند. «اندیشمندان سازه‌گرای اجتماعی بر این باورند که ماهیت، خود ساخته و پرداخته‌ای تاریخی است و در ظرف زمان و مکان خاص شکل گرفته و معنا می‌یابد» (تاجیک، ۴۸۳۱: ۹۳). در مقابل این دو دیدگاه، رویکرد برساخت‌گرایی وجود دارد. این رویکرد رهیافت‌های چندگانه از جمله گفتمانی، پاساسخت‌گرایی و رواکاوانه و ... دارد. «رهیافت گفتمانی تمرکز بر چگونگی تولید و سازمان یافتن تمایزات و کنش‌های گفتمانی و انکار هرگونه عامل طبیعی و نیز عنصر و کارگزار اجتماعی از قبل موجود در شکل‌گیری و تعریف هویت‌ها دارد. به بیان دیگر در نزد یک تحلیل‌گر گفتمانی، هویت در گردونه‌ای تنیده شده از «استمرارها» و «عدم استمرارها، «سنت‌ها» و «بدعت‌ها»، «تکرارها» و «انقطاع‌ها» و در رابطه‌ای برتافته از مناسبت «در زمانی» و «هم زمانی»، «جانشینی» و «همنشینی»، «سازواره» و

